

Submit Date: 18 April 2026
Revise Date: 29 July 2026
Accept Date: 05 August 2026
Initial Publish: 23 August 2026
Final Publish: 20 February 2028

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Identification and Classification of the Forms and Instances of Disruption of Public Order in Statutory and Interpretive Legal Texts

Seyedehsan Amjadi¹, Abdolrahim Moradi^{2*}, Mohammad Rohani Moghadam³

1. Department of Criminal Law and Criminology, Se.C., Islamic Azad University, Semnan, Iran

2. Assistant Professor, Department of Law, Se.C., Islamic Azad University, Semnan, Iran

3. Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Se.C., Islamic Azad University, Semnan, Iran

* Corresponding Author's Email: abr_moradi@yahoo.com

ABSTRACT

Public order is a fundamental yet inherently flexible concept in criminal law, the scope of which directly affects both the legitimate boundaries of state penal intervention and the protection of individual freedoms. The conceptual ambiguity of public order and the legislature's use of expressions such as "uproar and commotion," "unconventional conduct," and "assault against individuals" have made it difficult to distinguish merely unconventional behavior or limited nuisance from criminal disruption of public order. This study aims to identify and classify the forms and instances of disruption of public order in statutory and interpretive legal texts through a descriptive-analytical method. The findings indicate that Article 618 of the Islamic Penal Code constitutes the principal statutory basis for the direct criminalization of disruption of public order and that its structure is based on the combination of specified forms of conduct and the occurrence of a public disruptive consequence. Accordingly, uproar, unconventional conduct, or assault alone is insufficient to establish the offense; the conduct must actually disrupt public order, comfort, or tranquility, or prevent people from carrying on their business activities. Moreover, offenses addressed in other statutory provisions that are related to public order and tranquility contain distinct legal elements and should not automatically be regarded as instances of Article 618. Analysis of statutory and interpretive materials supports a four-dimensional classification based on the nature of the conduct, the type of disruptive consequence, the scope and intensity of the disruption, and the mode of commission. Factors such as the number and range of persons affected, duration of the conduct, degree of interference with the ordinary functioning of the environment, obstruction of traffic, interruption of economic activities, and creation of public fear or anxiety may therefore assist in determining whether the criminal threshold has been reached. The study concludes that the principal deficiency is not the absence of an exhaustive list of disruptive acts, but the lack of sufficiently clear criteria for distinguishing criminal disruption of public order from undesirable behavior, limited nuisance, and private disputes.

Keywords: Public Order; Disruption of Public Order; Article 618; Criminal Law; Instances of Disruption; Interpretation of Criminal Laws; Public Tranquility.

How to cite: Amjadi, S., Moradi, A., & Rohani Moghadam, M. (2027). Identification and Classification of the Forms and Instances of Disruption of Public Order in Statutory and Interpretive Legal Texts. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 5(6), 1-19.



تاریخ ارسال: ۲۹ فروردین ۱۴۰۵
 تاریخ بازنگری: ۷ مرداد ۱۴۰۵
 تاریخ پذیرش: ۱۴ مرداد ۱۴۰۵
 تاریخ چاپ اولیه: ۱ شهریور ۱۴۰۵
 تاریخ چاپ نهایی: ۱ اسفند ۱۴۰۶

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

شناسایی و طبقه‌بندی صور و مصادیق اخلاص در نظم عمومی در متون قانونی و متون تفسیری حقوقی

سیداحسان امجدی^۱، عبدالرحیم مرادی^{۲*}، محمد روحانی مقدم^۳

۱. گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران

۲. استادیار، گروه حقوق، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران

۳. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: abr_moradi@yahoo.com

چکیده

نظم عمومی از مفاهیم بنیادین و در عین حال سیال حقوق کیفری است که تعیین قلمرو آن مستقیماً با حدود مداخله کیفری دولت و تضمین آزادی‌های فردی ارتباط دارد. ابهام مفهومی نظم عمومی و استفاده قانونگذار از عباراتی نظیر «هیاو و جنجال»، «حرکات غیرمتعارف» و «تعرض به افراد» موجب شده است مرز میان رفتارهای صرفاً نامتعارف یا مزاحمت‌های محدود با اخلاص کیفری در نظم عمومی همواره روشن نباشد. پژوهش حاضر با هدف شناسایی و طبقه‌بندی صور و مصادیق اخلاص در نظم عمومی در متون قانونی و متون تفسیری حقوقی و با روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد ماده ۶۱۸ قانون مجازات اسلامی مهم‌ترین مبنای مستقیم جرم‌انگاری اخلاص در نظم عمومی است و ساختار آن از پیوند میان صورت‌های مشخص رفتار و تحقق نتیجه عمومی تشکیل می‌شود. از این رو، صرف هیاو، رفتار غیرمتعارف یا تعرض برای تحقق جرم کافی نیست، بلکه رفتار باید به اخلاص واقعی در نظم، آسایش یا آرامش عمومی یا بازداشتن مردم از کسب‌وکار منتهی شود. همچنین، جرایم مرتبط با نظم و آسایش عمومی که در مواد دیگری از قانون پیش‌بینی شده‌اند، دارای عناصر مستقل بوده و نباید صرفاً مصادیق ماده ۶۱۸ محسوب شوند. برآیند تحلیل متون قانونی و تفسیری امکان ارائه یک طبقه‌بندی چهارمحوری را فراهم می‌کند که شامل ماهیت رفتار، نوع نتیجه اخلاص‌آمیز، دامنه و شدت اخلاص و شیوه ارتکاب است. بر این اساس، شاخص‌هایی نظیر گستره اشخاص متأثر، مدت استمرار رفتار، میزان اختلال در عملکرد عادی محیط، توقف عبور و مرور، اختلال در فعالیت اقتصادی و ایجاد خوف یا اضطراب عمومی می‌توانند در تشخیص اخلاص کیفری مؤثر باشند. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد مشکل اصلی نه فقدان احصای کامل مصادیق، بلکه نبود معیارهای روشن برای تعیین آستانه مداخله کیفری و تمایز اخلاص عمومی از رفتارهای نامطلوب یا اختلافات خصوصی است.

کلیدواژگان: نظم عمومی؛ اخلاص در نظم عمومی؛ ماده ۶۱۸؛ حقوق کیفری؛ مصادیق اخلاص؛ تفسیر قوانین کیفری؛ آسایش عمومی.

نحوه استناددهی: امجدی، سیداحسان، مرادی، عبدالرحیم، و روحانی مقدم، محمد. (۱۴۰۶). شناسایی و طبقه‌بندی صور و مصادیق اخلاص در نظم عمومی در متون قانونی و متون تفسیری حقوقی. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۵(۶)، ۱۹-۱.

مقدمه

نظم عمومی از مفاهیم بنیادین و در عین حال سیال در نظام حقوقی است که نقش آن را نمی‌توان صرفاً به یک شاخه خاص از حقوق محدود ساخت. این مفهوم در حقوق خصوصی به‌عنوان محدودکننده اراده اشخاص، در حقوق عمومی به‌عنوان یکی از مبانی تنظیم روابط دولت و شهروندان و در حقوق کیفری به‌عنوان یکی از ارزش‌های توجیه‌کننده مداخله کیفری دولت مطرح می‌شود. اهمیت نظم عمومی در قلمرو حقوق کیفری از آن جهت دوچندان است که هرگونه توسعه در مفهوم آن می‌تواند مستقیماً به توسعه دایره جرم‌انگاری و محدودشدن آزادی اشخاص منتهی شود. در تحلیل‌های حقوقی نیز نظم عمومی مفهومی چندبعدی دانسته شده که علاوه بر ساختارهای حقوقی، از مؤلفه‌های اجتماعی، فرهنگی و ارزشی تأثیر می‌پذیرد (Almasi et al., 2016). از همین رو، نمی‌توان هرگونه بی‌نظمی، ناهنجاری اجتماعی یا رفتار نامتعارف را بدون وجود معیارهای محدودکننده در قلمرو اخلاق کیفری در نظم عمومی قرار داد. از سوی دیگر، حقوق کیفری به دلیل ماهیت محدودکننده و ضمانت‌اجراهای شدید خود باید بر پایه قواعد روشن، قابل پیش‌بینی و محدودکننده قدرت عمومی استوار باشد؛ رویکردی که ریشه آن را می‌توان در اندیشه کلاسیک اصل قانونی بودن جرم و مجازات نیز مشاهده کرد (Beccaria, 2016). بنابراین، مسئله اساسی در تحلیل اخلاق در نظم عمومی نه ضرورت حمایت از نظم اجتماعی، بلکه چگونگی تعیین مرزی است که در یک سوی آن رفتارهای صرفاً نامطلوب اجتماعی و در سوی دیگر آن رفتارهایی قرار دارند که به دلیل شدت، دامنه و آثار عمومی، شایسته مداخله کیفری محسوب می‌شوند.

در نظام حقوق کیفری ایران، ماده ۶۱۸ کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی مهم‌ترین مقرره‌ای است که به‌طور مستقیم عنوان اخلاق در نظم و آسایش و آرامش عمومی را مورد جرم‌انگاری قرار داده

است. ساختار این ماده از دو جزء اصلی تشکیل می‌شود: نخست، صورت‌های رفتاری شامل هیاهو و جنجال، حرکات غیرمتعارف و تعرض به افراد، و دوم، نتیجه‌ای که باید در قالب اخلاق در نظم و آسایش و آرامش عمومی یا بازداشتن مردم از کسب‌وکار ظاهر شود. همین ساختار نشان می‌دهد که قانونگذار قصد نداشته است هر رفتار غیرمتعارف یا هرگونه برخورد و درگیری را بدون توجه به پیامد اجتماعی آن جرم تلقی کند. مسئله در جایی شکل می‌گیرد که اصطلاحاتی مانند «هیاهو»، «جنجال»، «حرکات غیرمتعارف»، «آسایش عمومی» و حتی خود «نظم عمومی» در قانون تعریف نشده‌اند و از این رو، بخشی از تعیین دامنه جرم ناگزیر به مرحله تفسیر منتقل می‌شود. تفسیر حقوقی در چنین مواردی باید در چهارچوب اصول حاکم بر نظام حقوقی صورت گیرد و نمی‌تواند به ایجاد عنوان مجرمانه‌ای فراتر از اراده قانونگذار بینجامد (Ali Mirzaei, 2021). در واقع، هرچه قانون از مفاهیم بازتر استفاده کند، ضرورت التزام به اصول تفسیر مضیق و منع توسعه قیاسی قوانین کیفری بیشتر می‌شود. در غیر این صورت، مفهوم نظم عمومی می‌تواند از یک ابزار ضروری حمایت از جامعه به مفهومی کش‌دار برای کنترل رفتارهای نامطلوب یا نامتعارف تبدیل شود. این حساسیت زمانی برجسته‌تر می‌شود که نظم عمومی در برابر آزادی‌های فردی قرار می‌گیرد. سیاست جنایی همواره با دو ضرورت به ظاهر متعارض روبه‌روست: از یک سو، جامعه بدون حداقلی از نظم، امنیت و قابلیت پیش‌بینی روابط اجتماعی نمی‌تواند استمرار یابد و از سوی دیگر، توسل بیش از اندازه به ابزار کیفری برای حفظ نظم می‌تواند به محدودسازی آزادی و گسترش کنترل کیفری منجر شود. تحلیل سیاست جنایی امنیت‌محور نشان می‌دهد که افزایش دامنه مفاهیم کلی مرتبط با امنیت و نظم، در صورت فقدان معیارهای حقوقی دقیق، ممکن است توازن میان امنیت و آزادی را به سود مداخله دولت برهم زند (Mirzaei & Rezaei, 2020). از منظر حقوق شهروندی نیز

محدودیت آزادی باید واجد مبنای قانونی، هدف مشروع و حدود قابل پیش‌بینی باشد (Khani & Mazhari, 2020). به همین جهت، تبیین مصادیق اخلال در نظم عمومی تنها یک مسئله فنی مربوط به تفسیر ماده ۶۱۸ نیست، بلکه به‌طور مستقیم با حدود اختیار دولت در جرم‌انگاری و حدود آزادی شهروندان ارتباط پیدا می‌کند. هرچه مرز میان رفتار نامتعارف و رفتار مخل نظم مبهم‌تر باشد، امکان تفاوت در تصمیمات قضایی، برداشت‌های سلیقه‌ای و تبدیل رفتارهای اجتماعی کم‌اهمیت به پرونده کیفری افزایش می‌یابد.

یکی از دشواری‌های اساسی در این زمینه آن است که قانونگذار ایرانی نظام جامع و طبقه‌بندی‌شده‌ای از صور اخلال در نظم عمومی ارائه نکرده است. در ماده ۶۱۸ برخی صورت‌های رفتاری ذکر شده‌اند، اما در مقررات مجاور نیز رفتارهایی مانند قدرت‌نمایی یا استفاده از سلاح برای تهدید و مزاحمت، تعرض و مزاحمت نسبت به زنان و اطفال در اماکن عمومی و ارتکاب دسته‌جمعی بعضی جرایم مورد جرم‌انگاری مستقل قرار گرفته‌اند. بنابراین، باید میان «جرم اخلال در نظم عمومی موضوع ماده ۶۱۸» و «جرایم مرتبط با نظم و آسایش عمومی» تمایز قائل شد. این تمایز از نظر نظری و عملی اهمیت دارد، زیرا اگر هر جرمی که به نحوی دارای آثار عمومی است مصداق ماده ۶۱۸ تلقی شود، استقلال عناوین مجرمانه از بین می‌رود و اصل تعیین دقیق عنوان اتهامی نیز با مشکل روبه‌رو می‌شود. تعیین و تغییر عنوان کیفری خود تابع حدود قانونی است و مقام قضایی نمی‌تواند با تکیه بر عناوین کلی، رفتار را به جرمی تبدیل کند که عناصر قانونی آن محقق نشده است (Ghaemifard et al., 2025). بنابراین، طبقه‌بندی مصادیق اخلال باید به نحوی صورت گیرد که هم ارتباط میان عناوین مجرمانه مرتبط آشکار شود و هم استقلال عناصر هر جرم حفظ گردد.

در کنار متون قانونی، متون تفسیری حقوقی نقش مهمی در روشن کردن حدود مفهوم نظم عمومی دارند. یکی از ویژگی‌های این مفهوم آن است که قابلیت تعریف کاملاً بسته و ایستا ندارد؛ زیرا مصادیق رفتار اجتماعی و تلقی جامعه از نظم در طول زمان تغییر می‌کند. در ادبیات حقوقی، نظم عمومی با قواعد بنیادینی مرتبط دانسته شده است که حفظ ساختار اجتماعی و حقوقی جامعه به رعایت آنها وابسته است (Hauser & Lemouland, 2016). با این حال، متغیر بودن مصادیق نباید با بی‌ضابطه بودن مفهوم اشتباه گرفته شود. نظام حقوقی ممکن است در زمان‌های مختلف به رفتارهای متفاوتی حساسیت نشان دهد، اما حقوق کیفری همچنان ملزم است حداقل معیارهای لازم برای تشخیص مداخله کیفری را ارائه کند. تحول نظام حقوقی و تغییر ارزش‌های اجتماعی می‌تواند محتوای برخی مفاهیم حقوقی را تغییر دهد (Shahabi, 2015)، ولی این تحول به قاضی اختیار نامحدود برای توسعه جرم نمی‌دهد. بر همین اساس، متون تفسیری را باید نه منبعی برای ایجاد مصادیق جدید خارج از قانون، بلکه ابزاری برای توضیح، محدود کردن و منظم کردن مصادیق قابل استنباط از متن قانونی دانست.

هدف پژوهش حاضر شناسایی و طبقه‌بندی صور و مصادیق اخلال در نظم عمومی در متون قانونی و متون تفسیری حقوقی و ارائه چهارچوبی منسجم برای تمایز رفتارهای مخل نظم عمومی از رفتارهای صرفاً نامتعارف، مزاحمت‌های محدود و اختلافات خصوصی است. پرسش اصلی این است که از مجموع مقررات و تفاسیر حقوقی چه صورت‌هایی از اخلال در نظم عمومی قابل استخراج است و بر مبنای چه شاخص‌هایی می‌توان آنها را طبقه‌بندی کرد. فرض بنیادین پژوهش آن است که قانونگذار تمامی مصادیق را به‌صورت بسته احصا نکرده و از ترکیبی از رفتارهای نسبتاً معین و مفاهیم باز استفاده کرده است؛ از این رو، امکان ارائه یک طبقه‌بندی تحلیلی بر مبنای ماهیت رفتار، نوع نتیجه، گستره و

اعمال ضمانت اجرای کیفری نسبت به آن تابع اصل قانونی بودن باقی می‌ماند.

در تحلیل مفهوم نظم عمومی دو برداشت عمده قابل تصور است. بر اساس برداشت عینی، نظم بیشتر به وضعیت خارجی و قابل مشاهده جامعه مربوط است؛ یعنی جریان عادی عبور و مرور، فعالیت اقتصادی، استفاده از اماکن، آرامش جمعی و روابط اجتماعی دچار اختلال محسوس می‌شود. در برداشت ارزشی، نظم عمومی به مجموعه اصول و ارزش‌هایی اشاره دارد که نظام حقوقی برای استمرار جامعه ضروری می‌داند. فلسفه حقوق نشان می‌دهد که قواعد الزام‌آور حقوقی تنها بازتاب رفتارهای خارجی نیستند، بلکه تحت تأثیر مبانی ارزشی و ساختارهای مشروعیت‌بخش نظام حقوقی نیز قرار دارند (Shahabi, 2018). در حوزه کیفری، با این حال، اتکا به معیار عینی اهمیت بیشتری دارد؛ زیرا محکومیت کیفری نمی‌تواند صرفاً بر این استدلال استوار شود که یک رفتار با ارزش‌های غالب یا تلقی اخلاقی جامعه ناسازگار بوده است. باید اثری خارجی و قابل سنجش وجود داشته باشد که بتوان آن را اختلال در نظم یا آسایش عمومی دانست. این امر به‌ویژه در ماده ۶۱۸ آشکار است؛ زیرا قانونگذار انجام رفتار را به تنهایی کافی ندانسته و تحقق نتیجه‌ای عمومی را نیز لازم شمرده است. بنابراین، حتی اگر برداشت ارزشی در تبیین چرایی حمایت از نظم مؤثر باشد، در مرحله تشخیص جرم باید معیارهای خارجی و اثبات‌پذیر نقش اصلی را ایفا کنند.

تفکیک نظم عمومی از مفاهیم نزدیک نیز برای جلوگیری از توسعه ناموجه مصادیق ضروری است. نخست، نظم عمومی با امنیت عمومی ارتباط دارد، اما مترادف آن نیست. امنیت بیشتر ناظر بر مصونیت جامعه و افراد در برابر خطر، خشونت و تهدیدهای جدی است، در حالی که نظم می‌تواند در اثر رفتارهایی مختل شود که الزاماً تهدید شدید امنیتی ایجاد نمی‌کنند. سیاست جنایی مبتنی بر امنیت، هنگامی که مفاهیم امنیت و نظم را بدون تفکیک به کار

شدت اختلال و شیوه ارتکاب وجود دارد. روش تحقیق توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر بررسی متون قانونی و منابع تفسیری حقوقی است. تمرکز پژوهش بر آن دسته از مباحثی است که مستقیماً به شناسایی و طبقه‌بندی مصادیق مربوط می‌شوند و از ورود تفصیلی به موضوعاتی مانند تشریفات دادرسی، صلاحیت مراجع، ادله اثبات و تعیین مجازات که ارتباط مستقیم با مسئله اصلی ندارند، پرهیز شده است.

مبانی مفهومی و معیارهای طبقه‌بندی اختلال در نظم عمومی

نخستین گام برای طبقه‌بندی مصادیق اختلال، روشن کردن معنای «نظم عمومی» در قلمرو حقوق کیفری است. نظم عمومی را نمی‌توان صرفاً معادل سکوت، فقدان درگیری یا اطاعت افراد از قواعد رسمی دانست، بلکه مقصود وضعیتی است که در آن روابط و فعالیت‌های عمومی جامعه در چهارچوب قواعد اساسی و بدون اختلال قابل توجه استمرار می‌یابد. در مطالعات حقوقی و جامعه‌شناختی، نظم عمومی در پیوند با مصالح بنیادین جامعه، ساختارهای حقوقی و شرایط فرهنگی تبیین شده و بر نسبی بودن آن تأکید شده است (Almasi et al., 2016). نسبی بودن بدین معناست که مصادیق نظم در همه جوامع و در همه دوره‌ها ثابت نیستند؛ رفتاری ممکن است در یک محیط اجتماعی عادی و در محیط دیگر اختلال‌آمیز تلقی شود. این نسبییت، خصوصاً در مواردی مانند «حرکات غیرمعارف»، اهمیت زیادی دارد؛ زیرا عرف و برداشت اجتماعی در تعیین غیرمعارف بودن رفتار اثرگذار است. با وجود این، نسبییت نمی‌تواند به معنای رها شدن مفهوم از قید قانون باشد. حقوق کیفری باید از میان طیف گسترده رفتارهای نامتعارف، صرفاً مواردی را موضوع مداخله قرار دهد که ویژگی‌های موردنظر قانونگذار و آثار عمومی لازم را داشته باشند. از همین رو، نظم عمومی در حقوق کیفری را باید مفهومی نسبی اما قانون‌مند دانست؛ مفهومی که امکان تحول دارد ولی حدود

گیرد، ممکن است رفتارهای کم‌خطر را در کنار تهدیدهای جدی قرار دهد و پاسخ کیفری نامتناسب ایجاد کند (Mirzaei & Rezaei, 2020). به همین ترتیب، نظم عمومی با «آسایش» و «آرامش» عمومی نیز کاملاً یکسان نیست. آسایش بیشتر با امکان استفاده عادی و بدون مزاحمت از محیط زندگی اجتماعی پیوند دارد و آرامش به فقدان آشفته‌گی، تشویش و بی‌قراری عمومی اشاره می‌کند. قانونگذار با ذکر جداگانه این مفاهیم در ماده ۶۱۸ نشان داده است که نتیجه جرم می‌تواند صورت‌های مختلفی پیدا کند و الزاماً تنها در قالب فروپاشی یا اختلال شدید انتظام اجتماعی ظاهر نمی‌شود. در عین حال، همه این نتایج باید وصف عمومی داشته باشند تا مداخله کیفری موجه باشد.

تمایز نظم عمومی از اخلاق حسنه نیز اهمیت بنیادی دارد. در برخی سنت‌های حقوقی، نظم عمومی و اخلاق حسنه در کنار یکدیگر ذکر شده‌اند و میان آنها هم‌پوشانی قابل توجهی وجود دارد (Hauser & Lemouland, 2016). با وجود این، یکسان دانستن این دو مفهوم در حقوق کیفری خطرناک است. ممکن است رفتاری از منظر اخلاق اجتماعی ناپسند یا حتی به‌شدت نکوهیده باشد، ولی نظم عمومی را مختل نکند. در مقابل، ممکن است رفتاری بدون داشتن بار اخلاقی خاص، مانند مسدود کردن یک مسیر عمومی یا ایجاد اختلال سازمان‌یافته در فعالیت خدماتی، اثر مستقیم بر نظم جامعه داشته باشد. از همین رو، «ناپسند بودن»، «غیراخلاقی بودن» یا «خلاف عرف بودن» نباید جانشین معیار قانونی اخلال شود. اندیشه محدودسازی جرم‌انگاری نیز اقتضا می‌کند که حقوق کیفری تنها هنگامی وارد شود که حمایت از منفعت موردنظر بدون ابزارهای خفیف‌تر ممکن نباشد؛ نقد جرم‌انگاری حداکثری بر همین ضرورت پرهیز از تبدیل هر هنجار اجتماعی به هنجار کیفری تأکید دارد (Sham'i & Shahbaz, 2015). بنابراین، رفتار خلاف اخلاق یا عرف تنها زمانی می‌تواند

در بحث حاضر موضوعیت یابد که با یکی از صورت‌های قانونی رفتار منطبق باشد و نتیجه عمومی مقرر نیز ایجاد شود.

برای طبقه‌بندی دقیق‌تر، باید میان «صورت رفتار»، «مصادیق عینی» و «نتیجه اخلال‌آمیز» تفکیک کرد. صورت رفتار، قالب کلی‌ای است که قانونگذار معرفی کرده است؛ برای مثال، «هیا هو و جنجال» یک صورت رفتاری است. مصادیق، شکل عینی وقوع آن در واقعیت است؛ مانند فریادهای مستمر همراه با ایجاد آشفته‌گی در یک مرکز عمومی. نتیجه اخلال‌آمیز نیز اثری است که رفتار بر نظم، آسایش یا فعالیت عادی مردم باقی می‌گذارد. همین تفکیک مانع از آن می‌شود که صرف مشاهده یک رفتار مشابه با صورت قانونی برای تحقق جرم کافی تلقی شود. ممکن است فریاد، نزاع لفظی یا حرکت غیرمعمول وجود داشته باشد، اما نتیجه آن در محدوده یک رابطه خصوصی باقی بماند. اصل قانونی بودن و ضرورت تعیین دقیق عناصر جرم مانع از آن است که تشابه ظاهری رفتار جایگزین اثبات همه اجزای عنوان کیفری شود (Beccaria, 2016). همچنین، تعیین عنوان قانونی رفتار باید مبتنی بر عناصر واقعی واقعه باشد و مقام قضایی در مقام تطبیق نمی‌تواند عنوانی را بدون تحقق شرایط آن بر رفتار تحمیل کند (Ghaemifard et al., 2025). بنابراین، هر طبقه‌بندی معتبر باید رفتار و نتیجه را هم‌زمان مدنظر قرار دهد.

عمومی بودن نتیجه مهم‌ترین شاخص تمایز جرم اخلال در نظم عمومی از اختلاف و مزاحمت خصوصی است. عمومی بودن را نباید به معنای لزوم حضور تعداد بسیار زیادی از اشخاص یا وقوع رفتار در میدان، خیابان یا مکان کاملاً عمومی دانست. ماده ۶۱۸ به‌صراحت وقوع رفتار در «مکان عمومی» را شرط نکرده است؛ بنابراین، مکان صرفاً یکی از قرائن تشخیص قلمرو آثار رفتار است. رفتار می‌تواند در محیطی محدود آغاز شود، اما آثار آن گروهی از مردم یا فعالیت عادی یک مجموعه را تحت تأثیر قرار دهد. در مقابل، رفتار ممکن است در یک خیابان یا محل عمومی رخ دهد

تعرض به افراد. انتخاب این عبارات نشان می‌دهد که قانونگذار به جای تعریف انتزاعی نظم عمومی، تلاش کرده است برخی شیوه‌های خارجی برهم‌زدن آن را معرفی کند. با این حال، قانونگذار تحقق جرم را به صرف انجام این رفتارها منوط نکرده و مقرر کرده است که رفتار باید موجب اخلال در نظم و آسایش و آرامش عمومی شود یا مردم را از کسب‌وکار بازدارد. بنابراین، ساختار ماده از یک رابطه میان «رفتار» و «نتیجه» تشکیل شده است. این ساختار با اصل محدودبودن مداخله کیفری هماهنگ است، زیرا صرف نامتعارف یا ناخوشایند بودن رفتار نمی‌تواند مبنای مجازات باشد. اندیشه کلاسیک حقوق کیفری بر ضرورت روشن‌بودن رفتار ممنوع و جلوگیری از اعمال مجازات بر مبنای قضاوت‌های شخصی تأکید دارد (Beccaria, 2016). در چهارچوب حقوق جدید نیز تفسیر عنوان مجرمانه باید به نحوی انجام شود که اصل قانونی بودن و امنیت حقوقی اشخاص حفظ گردد (Ali Mirzaei, 2021).

«هیاهو و جنجال» نخستین صورت قانونی رفتار است. این عبارت از دو واژه نزدیک تشکیل شده که هر دو بر نوعی آشفتگی آشکار و قابل ادراک دلالت دارند. هیاهو می‌تواند با فریاد، سروصدای شدید و ایجاد غوغا همراه باشد و جنجال ممکن است علاوه بر جنبه صوتی، نوعی تنش و آشفتگی اجتماعی را نیز دربرگیرد. با این حال، هر سروصدا مصداق هیاهوی کیفری نیست. صدای بلند در یک اختلاف خانوادگی، اعتراض لفظی، مشاجره کوتاه، صدای ناشی از فعالیت عادی یا حتی رفتاری که موجب نارضایتی چند نفر می‌شود، بدون وجود نتیجه عمومی لزوماً در قلمرو ماده قرار نمی‌گیرد. معیار مهم آن است که رفتار از سطح مزاحمت عادی یا اختلاف خصوصی عبور کند و عملکرد عادی محیط را تحت تأثیر قرار دهد. برای مثال، فریاد و غوغایی که موجب توقف فعالیت یک مرکز، تجمع و آشفتگی قابل توجه، قطع روند عادی کسب‌وکار یا ایجاد اضطراب در جمع شود، از نظر ساختاری به

ولی آثار آن عملاً به اختلاف میان دو شخص محدود بماند. از این رو، ملاک اصلی باید «عمومی بودن اثر» باشد نه صرفاً «عمومی بودن مکان». حق برخورداری از آزادی و مصونیت در برابر مداخله خودسرانه دولت اقتضا دارد که محدودیت کیفری بر اساس معیارهای واقعی و قابل تبیین اعمال شود (Sharifi, 2016). به همین دلیل، مکان، تعداد اشخاص حاضر و واکنش مردم باید در کنار یکدیگر و نه به‌عنوان شرایط مستقل و مطلق بررسی شوند.

در نهایت، از مجموع تحلیل مفهومی می‌توان چهار محور برای طبقه‌بندی مصادیق استخراج کرد. نخست، ماهیت رفتار است؛ زیرا اخلال ممکن است صوتی و آشوبی، رفتاری و حرکتی، تعرضی یا همراه با وسیله و رفتار خطرناک باشد. دوم، نوع نتیجه است؛ یعنی ممکن است اثر رفتار عمدتاً بر انتظام محیط، آسایش و آرامش، جریان فعالیت اجتماعی یا فعالیت اقتصادی مردم وارد شود. سوم، گستره و شدت است؛ برخی رفتارها تنها مزاحمت محدود ایجاد می‌کنند، برخی موجب اخلال عمومی در یک محیط می‌شوند و برخی آثار گسترده‌تر و شدیدتری دارند. چهارم، شیوه ارتکاب است که می‌تواند فردی یا دسته‌جمعی، خودجوش یا مبتنی بر هماهنگی قبلی و مستقل یا همراه با جرایم دیگر باشد. این چهار محور یکدیگر را نفی نمی‌کنند، بلکه امکان تحلیل چندبعدی یک رفتار را فراهم می‌سازند. چنین رویکردی با تحول‌پذیری نظام حقوقی و ضرورت انطباق مفاهیم با واقعیات اجتماعی هماهنگ است (Shahabi, 2015) و در عین حال، با قرار دادن معیارهای مشخص در برابر مفهوم باز نظم عمومی، از توسعه بی‌ضابطه قلمرو جرم جلوگیری می‌کند.

صور و مصادیق اخلال در نظم عمومی در متون قانونی

نقطه آغاز شناسایی صور قانونی اخلال در نظم عمومی، ماده ۶۱۸ قانون مجازات اسلامی است. این ماده سه قالب رفتاری را در کنار یکدیگر قرار داده است: هیاهو و جنجال، حرکات غیرمتعارف و

مفهوم قانونی نزدیک تر است. این محدودسازی از گسترش ناموجه جرم جلوگیری می‌کند؛ زیرا جرم‌انگاری گسترده رفتارهای کم‌اهمیت می‌تواند به تورم کیفری بینجامد، مسئله‌ای که در نقد رویکردهای جرم‌انگاری حداکثری مورد توجه قرار گرفته است (Sham'i & Shahbaz, 2015).

«حرکات غیرمعارف» انعطاف‌پذیرترین و در عین حال مسئله‌برانگیزترین تعبیر ماده ۶۱۸ است. واژه غیرمعارف به خودی خود معیار دقیقی برای جرم‌انگاری ارائه نمی‌کند؛ زیرا عرف در زمان‌ها، مکان‌ها و گروه‌های اجتماعی متفاوت است. اگر غیرمعارف به معنای هر رفتار خلاف عادت یا متفاوت با رفتار اکثریت تفسیر شود، دایره جرم می‌تواند تقریباً نامحدود شود. تحول ارزش‌ها و الگوهای اجتماعی نیز نشان می‌دهد که رفتاری که در یک دوره غیرعادی تلقی می‌شود ممکن است در دوره دیگری کاملاً پذیرفته باشد (Shahabi, 2018). از این رو، غیرمعارف بودن در ماده ۶۱۸ باید در ارتباط با نتیجه اخلاق‌آمیز تفسیر شود. به بیان دیگر، قانونگذار نه «نامتعارف بودن» را به‌تنهایی، بلکه حرکت غیرمعارفی را که موجب برهم خوردن نظم، آسایش یا آرامش عمومی می‌شود مورد توجه قرار داده است. بنابراین، پوشش متفاوت، رفتار عجیب، شیوه نامعمول حرکت یا عملی که صرفاً واکنش منفی اطرافیان را برمی‌انگیزد، بدون آنکه نظم عمومی را مختل کند، نمی‌تواند به صرف غیرمعارف بودن مبنای محکومیت کیفری قرار گیرد. چنین تفسیری با حمایت از آزادی‌های فردی نیز هماهنگ‌تر است (Khani & Mazhari, 2020).

سومین صورت رفتار، «تعرض به افراد» است. تعرض اصطلاحی گسترده است و ممکن است اشکالی از تهدید، مزاحمت، حمله، درگیری یا رفتارهای ناقض حریم اشخاص را دربرگیرد. نکته مهم آن است که وجود تعرض به یک شخص به‌تنهایی برای تحقق ماده ۶۱۸ کافی نیست؛ زیرا تعرض ممکن است حسب مورد تحت

عنوان دیگری مانند ضرب و جرح، توهین، تهدید یا مزاحمت قابل بررسی باشد. برای تحقق اخلاق در نظم عمومی، تعرض باید علاوه بر آثار فردی، آثار عمومی لازم را نیز ایجاد کند. برای مثال، درگیری فیزیکی میان دو نفر در محلی که به سرعت خاتمه می‌یابد و هیچ تأثیر قابل توجهی بر دیگران ندارد، از نظر «عمومی بودن نتیجه» با نزاعی که موجب تعطیلی یک بازار، فرار مردم، توقف رفت و آمد یا آشفتگی گسترده در محیط می‌شود یکسان نیست. این تفکیک از آن جهت اهمیت دارد که عنوان اتهامی باید متناسب با عناصر واقعی رفتار تعیین شود و نمی‌توان صرف وجود یک رفتار خشونت‌آمیز را مجوز افزودن خودکار عنوان اخلاق در نظم عمومی دانست (Ghaemifard et al., 2025). رعایت این مرز همچنین از اعمال چندباره واکنش کیفری نسبت به یک وضعیت بدون احراز عناصر مستقل جلوگیری می‌کند.

در کنار صورت‌های رفتاری، می‌توان صور قانونی اخلاق را بر اساس نوع نتیجه نیز طبقه‌بندی کرد. نخستین نتیجه، «اخلاق در نظم عمومی» به معنای ایجاد تغییر محسوس در جریان عادی فعالیت‌ها و روابط اجتماعی است. دوم، «اخلاق در آسایش عمومی» است که بیشتر بر امکان بهره‌مندی افراد از محیط اجتماعی بدون مزاحمت شدید تأکید دارد. سوم، «اخلاق در آرامش عمومی» است که می‌تواند در ایجاد اضطراب، تشویش، آشفتگی یا برهم خوردن سکون و ثبات روانی جمعی ظاهر شود. چهارمین نتیجه، «بازداشتن مردم از کسب و کار» است که در مقایسه با مفاهیم قبلی، صورت عینی‌تر و قابل اندازه‌گیری‌تری دارد. توقف خرید و فروش، تعطیل شدن محل فعالیت، جلوگیری از حضور کارکنان یا مشتریان، ایجاد مانع در دسترسی به محل کسب یا مختل شدن فعالیت اقتصادی می‌تواند در این قلمرو بررسی شود. این تعدد نتایج نشان می‌دهد که نظم عمومی مفهومی تک‌بعدی نیست و حفظ آن به استمرار فعالیت‌های مختلف اجتماعی وابسته است؛ تحلیل‌های چندرشته‌ای نظم عمومی نیز بر همین پیوند میان

تخصصی جرم‌انگاری کرده است. اصل تفکیک عناوین قانونی اقتضا می‌کند که هر عنوان بر اساس عناصر اختصاصی خود اعمال شود (Ali Mirzaei, 2021). به همین دلیل، حتی در فرضی که قدرت‌نمایی با سلاح هم‌زمان نظم عمومی را مختل کرده باشد، ابتدا باید عناصر هر عنوان به‌صورت مستقل بررسی شود.

ماده ۶۱۹ نیز نمونه دیگری از جرم مرتبط با نظم عمومی است. در این ماده، مزاحمت یا تعرض نسبت به اطفال و زنان در اماکن عمومی و معابر و نیز توهین به آنان با الفاظ و حرکات مخالف شئون مورد حکم قرار گرفته است. برخلاف ماده ۶۱۸، قانونگذار در اینجا بر بزه‌دیدگان خاص و محیط وقوع رفتار تأکید کرده است. از همین مقایسه می‌توان نتیجه گرفت که «عمومی بودن مکان» رکن ضروری ماده ۶۱۸ نیست؛ زیرا هنگامی که قانونگذار قصد داشته مکان عمومی را به‌عنوان عنصر جرم معرفی کند، آن را صریحاً بیان کرده است. در ماده ۶۱۸، آنچه باید عمومی باشد نتیجه اخلال است. از منظر حقوق متهم نیز توسعه یک عنصر قانونی از طریق قیاس با ماده دیگر قابل دفاع نیست و تضمین حقوق اشخاص در فرایند کیفری مستلزم وفاداری به حدود نص است (Khaleghi, 2020). ماده ۶۲۰ نیز بعد دیگری از رفتارهای مرتبط را نشان می‌دهد و در موارد مقرر، توطئه قبلی و ارتکاب دسته‌جمعی را مبنای تشدید قرار می‌دهد. بدین ترتیب، قانونگذار علاوه بر نوع رفتار و نتیجه، گاه «شیوه ارتکاب» را نیز در ارزیابی شدت جرم مؤثر دانسته است.

از مجموع مقررات می‌توان دریافت که الگوی تقنینی ایران در زمینه نظم عمومی، الگویی پراکنده و ترکیبی است. قانونگذار در برخی موارد اخلال در نظم را عنوان مستقیم جرم قرار داده، در برخی موارد رفتارهایی را که نوعاً با نظم و آسایش عمومی مرتبط‌اند تحت عناوین مستقل جرم‌انگاری کرده و در برخی مقررات، آثار رفتار بر نظم جامعه را در کنار عناصر دیگری مورد توجه قرار داده است. این پراکندگی لزوماً به معنای نقص کامل تقنینی نیست؛ زیرا

ساختار حقوقی و کارکرد عادی جامعه تأکید کرده‌اند (Almasi et al., 2016).

مقید بودن جرم به نتیجه یکی از مهم‌ترین عناصر طبقه‌بندی است. بر این اساس، می‌توان رفتارها را به دو گروه «رفتارهای نامتعارف بدون نتیجه عمومی» و «رفتارهای منتهی به اخلال عمومی» تقسیم کرد. گروه نخست هرچند ممکن است از نظر اجتماعی ناپسند، از نظر انتظامی قابل تذکر یا حتی تحت عنوان کیفری دیگری قابل بررسی باشد، به‌خودی خود مصداق ماده ۶۱۸ نیست. گروه دوم رفتارهایی هستند که علاوه بر انطباق با یکی از قالب‌های رفتاری ماده، اثر عمومی مقرر را نیز ایجاد کرده‌اند. این تفکیک در واقع خط مرزی میان کنترل اجتماعی غیرکیفری و مداخله کیفری است. سیاست کیفری باید میان ضرورت حفظ نظم و ضرورت حفظ آزادی توازن ایجاد کند (Mirzaei & Rezaei, 2020). اگر نتیجه عمومی نادیده گرفته شود، ماده ۶۱۸ می‌تواند به یک عنوان ذخیره تبدیل شود که تقریباً در کنار هر نزاع یا رفتار ناخوشایند مورد استفاده قرار گیرد. چنین وضعیتی با اصل پیش‌بینی‌پذیری حقوق کیفری سازگار نیست و زمینه تفاوت در تصمیم‌ها و برداشت‌های شخصی را افزایش می‌دهد.

در متون قانونی، ماده ۶۱۸ تنها مقررۀ مرتبط با نظم و آسایش عمومی نیست. ماده ۶۱۷ رفتارهایی مانند تظاهر یا قدرت‌نمایی با چاقو یا انواع دیگر سلاح و استفاده از سلاح برای تهدید، مزاحمت یا برخی اهداف دیگر را موضوع جرم‌انگاری قرار داده است. ارتباط این رفتارها با نظم عمومی آشکار است، زیرا نمایش یا استفاده تهدیدآمیز از سلاح در بسیاری از موارد می‌تواند خوف و آشفتگی اجتماعی ایجاد کند. با این حال، ماده ۶۱۷ را نباید «مصداق ماده ۶۱۸» تلقی کرد. در ماده ۶۱۷ وسیله ارتکاب و کیفیت استفاده از آن بخشی از ساختار قانونی جرم است، در حالی که ماده ۶۱۸ به وسیله خاصی وابسته نیست. این تفاوت نشان می‌دهد که قانونگذار گاهی رفتار محل آسایش را در قالب عنوان مجرمانه

تنوع رفتارهای اجتماعی مانع از ارائه فهرست بسته‌ای از تمام شیوه‌های اخلاق می‌شود. مشکل اصلی زمانی شکل می‌گیرد که مفاهیم باز بدون معیارهای محدودکننده کافی به کار روند. توسعه تاریخی سیاست جنایی و گرایش‌های سخت‌گیرانه نشان داده است که مفاهیم گسترده می‌توانند در شرایط خاص اجتماعی و سیاسی دامنه مداخله کیفری را افزایش دهند (Sadati & Nobahar, 2018). از این رو، راه‌حل مناسب نه احصای ناممکن تمام رفتارها، بلکه ارائه معیارهای روشن برای سنجش عمومی بودن، شدت، دامنه و نتیجه اخلاق است.

بازشناسی و طبقه‌بندی مصادیق اخلاق در متون تفسیری حقوقی

متون تفسیری حقوقی زمانی اهمیت ویژه پیدا می‌کنند که قانونگذار از اصطلاحات باز و نسبی استفاده کرده باشد. تفسیر در این زمینه نباید به معنای تکمیل دلخواه قانون یا ایجاد صورت‌های جدید جرم باشد، بلکه وظیفه آن استخراج معنای قابل دفاع از متن در پرتو اصول حقوقی است. نقش اصول حقوقی در هدایت تفسیر و جلوگیری از نتایج ناسازگار با نظام حقوقی مورد تأکید قرار گرفته است (Ali Mirzaei, 2021). در جرم اخلاق در نظم عمومی، مهم‌ترین اصل تفسیری آن است که عبارات ماده ۶۱۸ در جهت محدودکردن و نه توسعه ناموجه مسئولیت کیفری فهم شوند. از این منظر، تفسیر «هیاو و جنجال» باید به رفتارهایی محدود شود که از حد صدای بلند یا نزاع لفظی عادی فراتر رفته و وضعیت قابل توجهی از آشفتگی عمومی ایجاد کنند. تفسیر «حرکات غیرمعارف» نیز باید با توجه به پیوند این عبارت با نتیجه مقرر در ماده صورت گیرد و تعرض به افراد نیز تنها هنگامی در قلمرو این عنوان قرار گیرد که آثار عمومی آن احراز شود. این رویکرد، تفسیر را به پلی میان متن کلی قانون و واقعه عینی تبدیل می‌کند، بدون آنکه قاضی را به قانونگذار ثانویه تبدیل سازد.

در خصوص هیاو و جنجال، متون تفسیری امکان استخراج چند شاخص عملی را فراهم می‌کنند. نخست، شدت رفتار است؛

هرچند شدت صوت به تنهایی تعیین‌کننده نیست، اما می‌تواند همراه با سایر عوامل نشان‌دهنده خروج رفتار از حد عادی باشد. دوم، مدت استمرار رفتار است. یک فریاد کوتاه با هیاهوی مستمر که فعالیت یک محیط را برای مدت قابل توجه مختل می‌کند یکسان نیست. سوم، گستره اشخاص متأثر است؛ افزایش تعداد افرادی که امکان ادامه فعالیت عادی خود را از دست می‌دهند می‌تواند قرینه‌ای بر عمومی بودن باشد. چهارم، نوع واکنش محیط است؛ برای مثال، توقف فعالیت، تجمع غیرعادی، خروج مردم، دخالت برای بازگرداندن نظم یا بسته‌شدن موقت محل می‌تواند اهمیت داشته باشد. پنجم، زمینه وقوع است؛ رفتاری که در یک موقعیت اجتماعی خاص متعارف است ممکن است در موقعیت دیگر اخلاق‌آمیز باشد. نسبی بودن نظم عمومی دقیقاً در همین نقش زمان، مکان و زمینه اجتماعی آشکار می‌شود (Almasi et al., 2016). با این حال، هیچ‌یک از این شاخص‌ها به تنهایی نباید شرط مطلق تلقی شود و ارزیابی باید بر مجموعه اوضاع و احوال مبتنی باشد.

در تفسیر «حرکات غیرمعارف» ضرورت احتیاط بیشتر است. این عبارت اگر بدون پیوند با اصول کیفری تفسیر شود، امکان جرم‌انگاری سبک زندگی، رفتار متفاوت یا اعمالی را فراهم می‌کند که صرفاً با پسند اکثریت سازگار نیستند. حقوق در جامعه مدرن با تکرار الگوهای رفتاری و ارزشی روبه‌روست و تحول نظام حقوقی نیز تا حدی بازتاب همین تکرار است (Shahabi, 2015). بنابراین، عرف نمی‌تواند به معنای سلیقه اخلاقی یا فرهنگی یک گروه خاص به کار رود. «غیرمعارف» در چهارچوب ماده باید ناظر بر رفتار خارجی‌ای باشد که به دلیل کیفیت انجام و اوضاع و احوال وقوع، قابلیت برهم‌زدن جریان عادی محیط را دارد و در عمل نیز نتیجه مقرر را ایجاد کرده است. این برداشت با اصل آزادی نیز سازگارتر است. حقوق بشر نه تنها دولت را مکلف به حفظ امنیت و نظم می‌داند، بلکه محدودسازی آزادی را نیز نیازمند مبنای روشن

و قابل کنترل می‌داند (Sharifi Tarazkouhi, 2016). از این رو، نمی‌توان صرف جلب توجه، ایجاد شگفتی یا مخالفت با عرف غالب را معادل اخلال دانست.

در مورد تعرض نیز معیار اصلی، عبور اثر رفتار از سطح رابطه خصوصی است. درگیری دو نفر ممکن است برای طرفین پیامد کیفری جدی داشته باشد، اما جرم علیه شخص لزوماً جرم علیه نظم عمومی نیست. اگر تعرض در محدوده دو طرف باقی بماند و جریان عادی محیط را متأثر نکند، افزودن عنوان اخلال نیازمند احتیاط است. در مقابل، تعرضی که موجب وحشت جمعی، توقف عبور و مرور، تعطیلی فعالیت‌ها، درگیری گسترده یا آشفته‌گی محسوس شود می‌تواند هم آثار فردی و هم آثار عمومی داشته باشد. از دیدگاه سیاست جنایی، تفکیک این دو سطح مانع از آن می‌شود که پاسخ کیفری صرفاً به دلیل وجود چند عنوان بالقوه تشدید شود. جرم‌انگاری حداکثری و انباشت عناوین کیفری از عواملی است که می‌تواند کارآمدی و تناسب نظام کیفری را کاهش دهد (Sham'i & Shahbaz, 2015). همچنین، تعیین دقیق عنوان اتهامی باید بر رفتار و نتایج اثبات‌شده استوار باشد، نه بر توصیف کلی واقعه به عنوان «شرارت» یا «بی‌نظمی» (Ghaemifard et al., 2025).

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای تحلیل تفسیری، امکان استخراج مجموعه‌ای از شاخص‌ها برای عمومی بودن اخلال است. «گستره اشخاص متأثر» نخستین شاخص است؛ هرچه اثر رفتار از اشخاص مستقیم درگیر فراتر رود و گروه گسترده‌تری را تحت تأثیر قرار دهد، وصف عمومی تقویت می‌شود. «محل وقوع» شاخص دوم است، اما همان‌گونه که گفته شد شرط مستقل نیست؛ اهمیت محل در آن است که برخی مکان‌ها به دلیل کارکرد خود، اختلال در آنها آثار اجتماعی وسیع‌تری ایجاد می‌کند. «مدت استمرار» شاخص سوم است و امکان تمایز رخداد گذرا از اختلال مستمر را فراهم می‌سازد. «اختلال در عملکرد عادی مکان» شاخص چهارم است؛

برای مثال، اگر فعالیت آموزشی، درمانی، تجاری یا خدماتی به دلیل رفتار متوقف یا به شدت مختل شود، اثر عمومی ملموس‌تر است. «توقف یا اختلال در عبور و مرور» و «تعطیلی یا اختلال در کسب‌وکار» نیز معیارهای عینی مهمی هستند. در کنار این موارد، ایجاد خوف، اضطراب یا آشفته‌گی در جمع می‌تواند در ارزیابی آرامش عمومی مورد توجه قرار گیرد. این شاخص‌ها با رویکردی که نظم عمومی را مفهومی مرتبط با استمرار عادی ساختارهای اجتماعی می‌داند هماهنگ است (Almasi et al., 2016).

زمان و زمینه اجتماعی نیز باید در ارزیابی مصداق لحاظ شود. رفتارها خارج از بستر اجتماعی خود معنای ثابتی ندارند. استفاده از ابزار صوتی، تجمع، فریاد، شادی یا حرکات خاص ممکن است در مناسبت، مکان و زمان مشخصی عادی و قابل پیش‌بینی باشد، ولی همان رفتار در محیط دیگری به اختلال واقعی بینجامد. پذیرش این واقعیت به معنای نسبی‌گرایی مطلق نیست، بلکه نشان می‌دهد که قاضی برای تعیین اثر رفتار باید شرایط واقعی وقوع را بررسی کند. فلسفه حقوق بر ارتباط قواعد با زمینه اجتماعی و تحول ساختارهای حقوقی تأکید دارد (Shahabi, 2018). از سوی دیگر، همین انعطاف باید با قواعد محدودکننده همراه باشد تا زمینه بهانه‌ای برای تفسیر سلیقه‌ای نشود. مقام قضایی باید توضیح دهد که کدام ویژگی عینی رفتار و کدام اثر واقعی باعث شده است وضعیت از مرز رفتار نامتعارف عبور کند. تضمین حقوق متهم نیز اقتضا می‌کند که تصمیم قضایی بر دلایل روشن و عناصر قابل انتساب استوار باشد (Khaleghi, 2020).

بر اساس ماهیت رفتار، می‌توان نخستین طبقه‌بندی نهایی را ارائه کرد. دسته نخست «اخلال صوتی - آشوبی» است که شامل هیاهو، فریاد، غوغا و ایجاد آشفته‌گی صوتی همراه با اثر عمومی می‌شود. دسته دوم «اخلال رفتاری - حرکتی» است که حرکات غیرمتعارف مؤثر بر عملکرد عادی محیط را دربرمی‌گیرد. دسته سوم «اخلال تعرضی» است که در آن تعرض به اشخاص به سبب دامنه آثار

خود به اخلال عمومی منتهی می‌شود. دسته چهارم را می‌توان «اخلال ابزاری یا خطرآفرین» نامید؛ در این گروه، استفاده از ابزار، سلاح یا وسایل خاص ممکن است سبب گسترش خوف یا شدت اختلال شود، هرچند در برخی موارد همین رفتار تحت عنوان کیفری مستقل قرار می‌گیرد. اهمیت این طبقه‌بندی در آن است که ماهیت رفتار را از نتیجه جدا نمی‌کند؛ هیچ‌یک از این دسته‌ها بدون ایجاد اثر عمومی به‌خودی خود مصداق ماده ۶۱۸ نیستند. این محدودیت با ضرورت مهار توسعه کیفری و پرهیز از جرم‌انگاری بیشینه هماهنگ است (Sham'i & Shahbaz, 2015).

محور دوم، طبقه‌بندی بر اساس نوع نتیجه است. نخست، «اخلال در انتظام عمومی» قرار دارد که در آن جریان منظم فعالیت یا رابطه اجتماعی مختل می‌شود. دوم، «اخلال در آسایش و آرامش عمومی» است که بیش از هر چیز در ایجاد مزاحمت شدید، تشویش یا از بین رفتن امکان استفاده آرام از محیط ظاهر می‌شود. سوم، «اخلال در جریان فعالیت اجتماعی» است؛ مانند توقف عملکرد عادی مرکز، اختلال در رفت‌وآمد یا جلوگیری از ارائه خدمات. چهارم، «اخلال اقتصادی» است که در قالب بازداشتن مردم از کسب‌وکار، تعطیلی یا توقف فعالیت تجاری یا عدم امکان دسترسی عادی به محل کار ظاهر می‌شود. این تقسیم نشان می‌دهد که نتیجه جرم لزوماً دارای شدت واحد نیست و قانون نیز یک معیار کمی روشن برای آن تعیین نکرده است. از منظر سیاست جنایی، واکنش به رفتار باید با شدت لطمه متناسب باشد و اصل تناسب یکی از عناصر ضروری مشروعیت پاسخ کیفری است (Safari, 2015). هرچند بحث حاضر ناظر به تعیین مجازات نیست، درجه اثر رفتار در تشخیص اینکه اساساً آستانه مداخله کیفری محقق شده است یا نه اهمیت پیدا می‌کند.

محور سوم، گستره و شدت اخلال است. در پایین‌ترین سطح، «مزاحمت یا بی‌نظمی محدود» قرار دارد که اثر آن به یک یا چند شخص معین محدود است و جریان عمومی را مختل نمی‌کند.

سطح بعدی «اخلال عمومی محدود» است که در یک محیط مشخص، مانند محل کسب، ساختمان، مرکز خدماتی یا بخش محدودی از یک معبر، گروهی از افراد را متأثر می‌کند. سطح سوم «اخلال گسترده» است که دامنه بیشتری از فعالیت اجتماعی، رفت‌وآمد یا آرامش جمعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در سطح چهارم، ممکن است رفتار به علت شدت، سازمان‌یافتگی یا همراهی با خشونت و ابزار خطرناک وارد قلمرو عناوین کیفری شدیدتر شود. این طبقه‌بندی به معنای ایجاد جرایم جدید نیست، بلکه ابزاری تحلیلی برای سنجش مفهوم «عمومی بودن» و شدت نتیجه است. سیاست جنایی سخت‌گیرانه در برهه‌های تاریخی می‌تواند تمایل به پایین آوردن آستانه مداخله کیفری داشته باشد (Sadati & Nobahar, 2018)؛ از این رو، وجود چنین معیارهایی برای جلوگیری از تبدیل بی‌نظمی‌های کم‌اهمیت به جرم ضروری است.

محور چهارم، شیوه ارتکاب است. اخلال ممکن است فردی یا دسته‌جمعی باشد. دسته‌جمعی بودن می‌تواند گستره آثار را افزایش دهد، اما حضور چند نفر به تنهایی برای انتساب مسئولیت کافی نیست و رفتار هر شخص باید به‌صورت مستقل بررسی شود. اخلال همچنین ممکن است خودجوش یا مبتنی بر هماهنگی و برنامه قبلی باشد؛ در برخی مقررات، توطئه قبلی و ارتکاب دسته‌جمعی به‌طور خاص مورد توجه قرار گرفته است. از حیث وسیله نیز می‌توان رفتار را به اخلال بدون وسیله خاص و رفتار همراه با ابزار یا سلاح تقسیم کرد. در نهایت، اخلال ممکن است مستقل یا همراه با جرم دیگری باشد. این وضعیت خصوصاً در نزاع، ضرب‌وجرح، تخریب، تهدید یا قدرت‌نمایی محتمل است. در چنین مواردی، مقام قضایی باید از کاربرد مکانیکی عناوین متعدد پرهیز کند و عناصر هر عنوان را جداگانه بسنجد؛ حدود اختیار قضایی در تعیین عنوان اتهام نیز بر همین ضرورت دلالت دارد (Ghaemifard et al., 2025). حاصل این چهار محور

زمینه تفاوت در برداشت از دامنه جرم را ایجاد می‌کند. مهم‌ترین نتیجه این پژوهش آن است که این مفاهیم را نباید مستقل از ساختار نتیجه‌محور ماده تفسیر کرد. هیاو، جنجال، حرکت غیرمتعارف و تعرض، تنها هنگامی در قلمرو جرم اخلال در نظم عمومی قرار می‌گیرند که به نتیجه‌ای واقعی و قابل انتساب در عرصه عمومی منتهی شوند.

بر همین اساس، مهم‌ترین مرز مفهومی، مرز میان «رفتار نامتعارف» و «اخلال کیفری» است. رفتار نامتعارف ممکن است خلاف عرف، آزاردهنده، ناخوشایند یا حتی از نظر اجتماعی شدیداً نکوهیده باشد، اما تا زمانی که نظم، آسایش یا آرامش عمومی را به نحو قابل توجه مختل نکرده یا مردم را از کسب‌وکار باز نداشته باشد، صرف نامتعارف بودن نمی‌تواند برای انتساب عنوان ماده ۶۱۸ کافی باشد. همین منطق درباره هیاو و جنجال نیز صادق است. صدای بلند، فریاد یا مشاجره خصوصی در صورتی که آثار آن به اشخاص درگیر محدود بماند، با وضعیتی که در آن رفتار موجب تعطیلی فعالیت، اختلال در رفت‌وآمد، آشفتگی جمعی یا برهم خوردن عملکرد عادی محیط می‌شود، از حیث کیفری وضعیت یکسانی ندارد. در مورد تعرض به افراد نیز باید میان زیان شخصی و اثر عمومی تفکیک کرد. ممکن است تعرض عنوان مجرمانه دیگری داشته باشد، اما عنوان اخلال در نظم عمومی تنها زمانی افزوده می‌شود که نتیجه عمومی مستقلی نیز احراز گردد.

یافته دیگر پژوهش آن است که عمومی بودن اخلال را نباید با عمومی بودن مکان یکسان دانست. متن ماده ۶۱۸ وقوع رفتار در مکان عمومی را به‌عنوان شرط مستقل بیان نکرده است. بنابراین، مکان وقوع باید به‌عنوان یکی از قرائن ارزیابی شود و نه به‌عنوان رکن مستقل جرم. ممکن است رفتاری در محیطی ظاهراً خصوصی یا محدود آغاز شود ولی آثار آن دامنه عمومی پیدا کند و فعالیت جمع قابل توجهی را مختل سازد. در مقابل، ممکن است رفتار در معبر عمومی رخ دهد اما آثار آن عملاً به اختلاف دو شخص

آن است که مصادیق اخلال را نمی‌توان در یک فهرست ساده و بسته جای داد، بلکه باید رفتار از چند زاویه هم‌زمان تحلیل شود. این چهارچوب همچنین امکان تمایز سه حوزه را فراهم می‌سازد: رفتار اجتماعی نامطلوب، تخلف یا مزاحمت قابل رسیدگی با ابزارهای غیرکیفری، و اخلال کیفری در نظم عمومی. این تفکیک یکی از مهم‌ترین الزامات یک سیاست کیفری متعادل است. استفاده بیش از اندازه از حقوق کیفری برای مدیریت رفتارهای اجتماعی نه تنها آزادی اشخاص را محدود می‌کند، بلکه ظرفیت دستگاه عدالت کیفری را نیز به پرونده‌هایی اختصاص می‌دهد که ممکن است با ابزارهای دیگر بهتر مدیریت شوند. حمایت از حقوق متهم و شهروند در نظام دادرسی تنها به تشریفات پس از تعقیب محدود نیست، بلکه از مرحله تعیین اینکه چه رفتاری اساساً باید وارد فرایند کیفری شود آغاز می‌شود (Khaleghi, 2020). بنابراین، طبقه‌بندی پیشنهادی باید در خدمت محدودسازی منطقی مداخله کیفری باشد: هر رفتار متفاوت یا مزاحم جرم نیست، هر درگیری خصوصی اخلال عمومی نیست و هر بی‌نظمی نیز لزوماً به آستانه‌ای نمی‌رسد که واکنش کیفری را توجیه کند.

نتیجه‌گیری

بررسی صور و مصادیق اخلال در نظم عمومی نشان می‌دهد که مهم‌ترین دشواری حقوق کیفری ایران در این حوزه نه فقدان مطلق حکم قانونی، بلکه شیوه تنظیم و پراکندگی معیارهای مربوط به رفتار منحل نظم عمومی است. ماده ۶۱۸ قانون مجازات اسلامی هسته اصلی جرم‌انگاری مستقیم اخلال در نظم عمومی را تشکیل می‌دهد، اما قانونگذار به جای ارائه تعریف جامع از «نظم عمومی» یا تدوین طبقه‌بندی روشنی از انواع اخلال، سه صورت رفتاری شامل هیاو و جنجال، حرکات غیرمتعارف و تعرض به افراد را در کنار چند نتیجه عمومی قرار داده است. این شیوه از یک سو انعطاف لازم برای مواجهه با تنوع رفتارهای اجتماعی را فراهم می‌کند و از سوی دیگر، به دلیل کلی بودن برخی اصطلاحات،

محدود باشد. آنچه اهمیت اصلی دارد دامنه واقعی نتیجه است. این نتیجه امکان ارائه معیار دقیق‌تری را فراهم می‌کند و مانع از آن می‌شود که صرف محل وقوع رفتار جایگزین بررسی آثار آن شود. از مجموع متون قانونی و تحلیل‌های تفسیری می‌توان برای تشخیص عمومی بودن اخلاق مجموعه‌ای از شاخص‌های راهنما استخراج کرد. گستره اشخاص متأثر، مدت استمرار رفتار، میزان برهم خوردن عملکرد عادی محیط، توقف یا اختلال در عبور و مرور، تعطیلی یا اختلال در فعالیت اقتصادی، نوع واکنش جمع، ایجاد خوف یا اضطراب عمومی، زمان و شرایط وقوع و رابطه مستقیم میان رفتار و نتیجه از جمله مهم‌ترین این شاخص‌ها هستند. این معیارها نباید به شرایط خشک و مطلق تبدیل شوند، زیرا ماهیت نظم عمومی با شرایط اجتماعی و محیطی پیوند دارد؛ با این حال، استفاده منظم از آنها می‌تواند ارزیابی را از برداشت شخصی فاصله دهد. هر تصمیم درباره تحقق اخلاق باید بتواند توضیح دهد که رفتار چگونه از سطح یک اختلاف خصوصی یا بی‌نظمی محدود عبور کرده و به نتیجه‌ای عمومی تبدیل شده است. مطالعه مقررات مرتبط همچنین نشان می‌دهد که مفهوم «جرائم مرتبط با نظم و آسایش عمومی» از جرم خاص ماده ۶۱۸ گسترده‌تر است. رفتارهایی مانند قدرت‌نمایی یا استفاده تهدیدآمیز از سلاح، مزاحمت و تعرض نسبت به زنان و اطفال در اماکن عمومی و برخی صورت‌های دسته‌جمعی ارتکاب جرم، به دلیل ارتباط با آرامش و نظم اجتماعی در همین حوزه کلی قرار می‌گیرند، اما هر یک عنوان مجرمانه و عناصر اختصاصی خود را دارند. بنابراین، نباید مواد مجاور را صرفاً «مصادیق ماده ۶۱۸» محسوب کرد. تفکیک میان جرم خاص اخلاق در نظم عمومی و مجموعه جرائم علیه نظم و آسایش عمومی از خلط عناصر قانونی جلوگیری می‌کند و مانع از آن می‌شود که ماده ۶۱۸ به عنوان یک عنوان تکمیلی در کنار هر جرم دیگری مورد استفاده قرار گیرد.

برآیند پژوهش امکان ارائه یک طبقه‌بندی چهارمحوری از صور و مصادیق اخلاق در نظم عمومی را فراهم می‌کند. از حیث ماهیت رفتار، می‌توان میان اخلاق صوتی - آشوبی، اخلاق رفتاری - حرکتی، اخلاق تعرضی و اخلاق همراه با ابزار یا رفتار خطرآفرین تمایز گذاشت. از حیث نتیجه، اخلاق ممکن است در انتظام عمومی، آسایش و آرامش عمومی، جریان فعالیت اجتماعی یا فعالیت اقتصادی مردم ظاهر شود. از حیث دامنه و شدت، می‌توان میان مزاحمت محدود، اخلاق عمومی محدود، اخلاق گسترده و وضعیت‌های شدید و سازمان‌یافته تفکیک کرد. از حیث شیوه ارتکاب نیز رفتار می‌تواند فردی یا دسته‌جمعی، خودجوش یا مبتنی بر هماهنگی قبلی، بدون وسیله خاص یا همراه با ابزار و مستقل یا همراه با جرم دیگری باشد. مزیت این طبقه‌بندی آن است که رفتار را تنها بر اساس نام یا شکل ظاهری آن ارزیابی نمی‌کند، بلکه ماهیت، نتیجه، دامنه و شیوه ارتکاب را به صورت توأمان مورد توجه قرار می‌دهد.

این طبقه‌بندی همچنین نشان می‌دهد که احصای کامل تمام مصادیق اخلاق در متن قانون نه ممکن است و نه لزوماً مطلوب؛ زیرا شیوه‌های ایجاد بی‌نظمی و اختلال اجتماعی با تحولات فناوری، الگوهای ارتباطی و شیوه‌های زندگی تغییر می‌کنند. مسئله اصلی، فقدان فهرست جامع نیست، بلکه فقدان معیارهای روشن برای تعیین آستانه مداخله کیفری است. قانونگذار می‌تواند همچنان از مفاهیمی برخوردار از درجه‌ای از انعطاف استفاده کند، مشروط بر اینکه عناصر محدودکننده به اندازه کافی روشن باشند. ضرورت تحقق نتیجه عمومی یکی از مهم‌ترین این محدودیت‌هاست، اما به تنهایی تمام ابهامات را برطرف نمی‌کند. تعیین شاخص‌هایی برای سنجش شدت و گستره اخلاق می‌تواند قابلیت پیش‌بینی قانون را افزایش دهد و از تفاوت‌های غیرضروری در تشخیص مصادیق بکاهد.

آرامش جامعه، از تبدیل مفهوم نظم عمومی به عنوانی بیش از اندازه گسترده برای کنترل هر رفتار نامطلوب جلوگیری کند. چنین رویکردی در نهایت به افزایش شفافیت تقنینی، قابلیت پیش‌بینی تصمیم قضایی، حفظ مرز میان حقوق کیفری و سایر سازوکارهای کنترل اجتماعی و ایجاد توازن مناسب‌تر میان نظم اجتماعی و آزادی‌های فردی منتهی خواهد شد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Public order constitutes one of the foundational yet inherently flexible concepts of modern legal systems, particularly in criminal law, where its interpretation directly affects the legitimate boundaries of state intervention in individual and collective conduct. Although public order is invoked across private law, public law, constitutional law, and criminal law, its significance becomes especially sensitive in the criminal sphere because an expansive interpretation may widen the scope of criminalization and consequently restrict individual liberties. Legal scholarship has emphasized that public order is shaped not only by formal legal rules but also by social, cultural, political, and value-based structures that vary across time and place (Almasi et al., 2016). Accordingly, public order cannot be reduced to silence, conformity, or the absence of disagreement; rather, it concerns the maintenance of those conditions that permit ordinary social relations and collective activities to continue without substantial disruption. This conceptual flexibility, however, creates an important tension between the need to preserve collective peace and the requirement that criminal prohibitions remain precise and

در نهایت، پیشنهاد می‌شود در اصلاح احتمالی مقررات یا در شکل‌گیری معیارهای تفسیری پایدار، بر چند اصل تأکید شود: نخست اینکه صرف خلاف عرف یا نامتعارف بودن رفتار برای تحقق جرم کافی نیست؛ دوم اینکه نتیجه اخلال‌آمیز باید واقعی، عمومی و قابل انتساب به رفتار مرتکب باشد؛ سوم اینکه اختلاف خصوصی، مزاحمت محدود و نزاع فردی تنها در صورت عبور آثار آنها به عرصه عمومی می‌توانند در قلمرو ماده ۶۱۸ قرار گیرند؛ چهارم اینکه عمومی بودن نتیجه با عمومی بودن مکان یکی نیست؛ و پنجم اینکه جرایم مرتبط با نظم عمومی باید بر اساس عناصر اختصاصی خود از جرم ماده ۶۱۸ تفکیک شوند. حرکت در این مسیر می‌تواند ضمن حفظ امکان حمایت مؤثر کیفری از نظم و

foreseeable. Classical criminal-law thought has long insisted that punishment must be grounded in clear legal rules rather than moral disapproval or discretionary judgment (Beccaria, 2016). In contemporary criminal policy, the same concern appears in the need to maintain a balance between security-oriented governance and the protection of individual freedoms (Mirzaei & Rezaei, 2020). The present study therefore addresses the identification and classification of forms and instances of disruption of public order in Iranian statutory and interpretive legal texts, with particular emphasis on Article 618 of Book Five of the Islamic Penal Code. Its central objective is to determine how legally relevant forms of disruption can be distinguished from merely unconventional conduct, limited private disputes, ordinary social nuisance, and other offenses that may have some relationship with public peace but possess independent legal elements. The study employs a descriptive-analytical method based on the examination of criminal statutory texts and interpretive legal literature, while deliberately excluding procedural issues that do not directly contribute to the identification and classification of substantive instances of public-order disruption.

The conceptual framework of the study is based on the proposition that “public order,” “forms of disruptive conduct,” “concrete instances of disruption,” and “disruptive consequences” must be analytically distinguished. Public order, in this context, refers to the legally protected condition in which collective activities, social interactions, mobility, economic activity, and the ordinary functioning of public or collectively used environments remain substantially undisturbed. Although public order is closely associated with public security, public peace, tranquility, and accepted social norms, these concepts are not identical. A security-centered conception tends to emphasize protection from danger, violence, or serious threats, whereas disruption of public order may occur without reaching the threshold of a grave security threat (Mirzaei & Rezaei, 2020). Public order must likewise be distinguished from morality and *bonnes moeurs*. Comparative legal analysis has long recognized a close relationship between public order and morality while preserving their conceptual distinctiveness (Hauser & Lemouland, 2016). Conduct may be morally objectionable or socially disapproved without producing the public consequences required for criminal liability under Article 618, while conduct that is morally neutral may nevertheless seriously interfere with traffic, economic activity, public services, or the normal functioning of a social environment. This distinction is particularly important because excessive reliance on moral or customary judgments may transform criminal law into an instrument for regulating any socially disfavored behavior, a tendency associated with maximalist approaches to criminalization (Sham'i & Shahbaz, 2015). The study therefore distinguishes a “form” of disruption, understood as a general behavioral category recognized by law, from a “concrete instance,” understood as a factual manifestation capable of falling within that

category, and from a “disruptive consequence,” understood as the public effect that converts an otherwise unconventional or objectionable act into conduct potentially falling within the criminal prohibition. This distinction is consistent with the broader requirement that legal interpretation remain guided by legal principles and avoid expanding criminal liability beyond the boundaries of the statutory text (Ali Mirzaei, 2021).

Article 618 provides the central statutory framework for the classification developed in this study. Its structure reveals three principal forms of conduct: uproar and commotion, unconventional conduct, and assault or aggression against individuals. These forms are not independently sufficient for the completion of the offense; they must cause disruption of public order, comfort, or tranquility, or prevent people from carrying on their business. Uproar and commotion may include shouting, sustained noise, disorderly verbal confrontation, or other conduct creating an externally perceptible state of confusion, yet loudness alone cannot determine criminal liability. A brief argument, a private verbal confrontation, or noise affecting only a limited individual interest cannot automatically be equated with criminal disruption. The broader criminal-law commitment to avoiding excessive penal intervention supports a narrower approach in which the conduct must cross a meaningful threshold of social impact (Sham'i & Shahbaz, 2015). “Unconventional conduct” presents an even more difficult interpretive problem because social conventions are fluid and may differ among communities and across historical periods. Legal systems themselves evolve as social values and accepted patterns of conduct change (Shahabi, 2018); consequently, unconventionality cannot mean every deviation from majority expectations. A restrictive interpretation requires that the conduct be evaluated in relation to its actual

disruptive consequence rather than simply its deviation from social norms. This approach also better protects citizenship rights and the permissible sphere of individual freedom (Khani & Mazhari, 2020). Assault or aggression against individuals presents a different problem: it may independently constitute assault, battery, insult, threat, or another offense, but it should fall under Article 618 only when its effects extend beyond the immediate parties and materially disturb the public environment. The determination of the criminal charge must therefore remain tied to the distinct elements of each offense rather than relying on broad labels such as “disorderly conduct” or “disturbance” (Ghaemifard et al., 2025). On this basis, Article 618 is best understood as a result-oriented offense in which the connection between conduct and public consequence is essential to defining the criminalized behavior.

The statutory analysis further demonstrates that offenses related to public order and tranquility must be distinguished from the specific offense created by Article 618. Article 617, for example, criminalizes certain forms of displaying or using knives or other weapons for intimidation, threat, nuisance, or related purposes. Although such conduct may have obvious implications for public peace, the use or display of a weapon constitutes a specific element of that offense, whereas Article 618 does not require any particular instrument. Article 619 likewise addresses harassment or aggression against women and children in public places and thoroughfares and therefore contains specific requirements regarding the protected persons and the context of the conduct. The existence of these separate statutory provisions confirms that not every offense affecting public peace should be reclassified as an instance of Article 618. Legal interpretation must preserve the separate legal identity and constituent elements of each offense (Ali Mirzaei, 2021). Article 620

introduces another dimension by attaching legal significance to prior conspiracy and collective commission in relation to specified offenses, thereby demonstrating that the manner of commission may influence the legal assessment of conduct connected with public order. From this broader statutory perspective, the Iranian legislative model appears to be dispersed and hybrid rather than systematically codified: some conduct is directly criminalized as disruption of public order, some conduct is criminalized through more specific offenses related to public peace, and in other provisions the disruptive effect on public order is relevant to the legal characterization or seriousness of another act. Such fragmentation becomes especially significant when criminal policy adopts a strict or security-oriented orientation, because broad concepts may then be interpreted more expansively (Sadati & Nobahar, 2018). The appropriate response, however, is not to attempt an exhaustive statutory enumeration of every imaginable disruptive act, which would be practically impossible, but to formulate clearer limiting criteria that guide the interpretation of open-ended expressions and identify the threshold at which ordinary social disturbance becomes criminally significant.

The interpretive analysis permits the extraction of a multi-dimensional classification of public-order disruption. The first dimension concerns the nature of the conduct. Disruption may be classified as auditory or disorder-producing, encompassing uproar, shouting, and commotion; behavioral or movement-based, encompassing unconventional actions that materially disturb the normal functioning of an environment; assaultive, where aggression against individuals acquires a broader public effect; or instrumentally aggravated, where weapons or other dangerous means increase the disruptive potential of the conduct even

though separate offenses may also become applicable. The second dimension concerns the nature of the consequence. Conduct may principally disturb public order in the sense of orderly social functioning, interfere with public comfort and tranquility, interrupt the ordinary functioning of a social environment, or obstruct economic and business activities. The third dimension concerns the scope and intensity of the disruption. At the lowest level are private disagreements and limited nuisances that do not cross the criminal threshold; above them are localized public disruptions affecting a defined group or environment; more serious cases involve broader interference with collective mobility, commerce, services, or peace; and the most serious situations may acquire characteristics that bring them within separate and more severe criminal categories. This graduated approach corresponds with the broader penal principle that the severity and nature of state intervention should remain proportionate to the seriousness of the protected interest and the harm caused (Safari, 2015). The fourth dimension concerns the mode of commission: individual or collective, spontaneous or coordinated, weapon-free or involving dangerous instruments, and independent or accompanying another offense. Across all four dimensions, several interpretive indicators emerge as especially relevant: the number and range of persons affected, the duration of the conduct, the degree to which ordinary functioning is interrupted, interference with traffic or access, closure or interruption of business activities, the creation of fear or collective anxiety, the time and social context of the event, and the demonstrable causal relationship between the accused's conduct and the public consequence. These indicators should operate as flexible evidentiary and interpretive guides rather than rigid statutory prerequisites. They also reinforce the protection of defendants against arbitrary

expansion of criminal charges, an objective consistent with broader guarantees of rights within criminal proceedings (Khaleghi, 2020). The study concludes that Iranian criminal law provides a recognizable but insufficiently systematized framework for identifying forms and instances of disruption of public order. Article 618 should not be treated as a general residual offense applicable to every socially undesirable, unconventional, noisy, aggressive, or disorderly act. Its defining feature is the combination of a legally recognizable form of conduct with an actual public consequence. The decisive boundary therefore lies between behavior that is merely unusual, offensive, disturbing, or privately harmful and conduct whose effects extend into the public sphere and materially interfere with order, comfort, tranquility, economic activity, or the ordinary functioning of collective life. Publicness should be assessed primarily through the scope of the effect rather than the formal character of the place in which the act occurs. Likewise, offenses concerning weapons, harassment in public places, collective offending, assault, destruction, or related misconduct should retain their independent legal identities unless the elements of Article 618 are separately established. On the basis of the statutory and interpretive materials, the proposed four-dimensional classification—nature of conduct, type of consequence, scope and intensity, and mode of commission—offers a coherent framework for organizing the otherwise dispersed manifestations of public-order disruption. The central legislative challenge is therefore not the absence of an exhaustive catalogue of prohibited conduct, but the absence of sufficiently clear criteria for determining when disorder reaches the threshold of criminal intervention. Greater emphasis on actual public effect, causal attribution, intensity, duration, breadth of impact, and interference with ordinary

collective functions would improve legal certainty while preserving the flexibility necessary to address evolving forms of disruptive behavior. Such an approach can contribute to a more predictable and restrained application of criminal law, reduce the risk of treating every unconventional or unpleasant social act as a crime, preserve the distinction between public-order offenses and adjacent criminal categories, and establish a more defensible balance between the protection of social order and the preservation of individual liberty.

References

- Ali Mirzaei, E. (2021). The Role of Legal Principles in Interpretation and Resolution of Conflicts of Laws: A Case Study of Iranian Criminal and Civil Laws. *Judiciary Law Journal*, 85(113).
- Almasi, N. A., Alizadeh, A., & Karimpour, S. (2016). Public Order from Legal, Jurisprudential, and Sociological Approaches. *Jurisprudential Research Journal*(1), 1-36.
- Beccaria, C. (2016). *On Crimes and Punishments* (7th ed.). Mizan.
- Ghaemifard, S. M., Ghorbani-Sini, H., & Mohseni, F. (2025). Legal Limits on Determining and Changing the Criminal Charge by the Judicial Authority and Its Consequences. *Qazavat Quarterly*, 25(124), 62-88.
- Hauser, J.-J., & Lemouland, J.-J. (2016). *Ordre public et bonnes moeurs. Répertoire de droit civil*
- Khaleghi, A. (2020). Guaranteeing the Rights of the Accused in the Criminal Process in Light of Public Law Theory. *University of Tehran Studies in Criminal Law and Criminology*, 1, 41-66.
- Khani, V., & Mazhari, M. (2020). A Comparative Study of Citizenship-Rights Components in the Constitutions of Iran, Egypt, and Tunisia. *Comparative Law Research Journal*, 5, 185-208.
- Mirzaei, M., & Rezaei, M. (2020). *Criminal Policy Oriented toward Security and Freedom*. Mizan.
- Sadati, S. M. J., & Nobahar, R. (2018). A Reflection on the Grounds for the Formation of a Strict Criminal Policy in the First Decade of the Islamic Revolution of Iran. *Islamic Jurisprudence and Law Journal*(17).
- Safari, A. (2015). *Penology* (28th ed.). Jangal.
- Shahabi, M. (2015). Legal Pluralism: A Reflection on the Basis of the Binding Force of Legal Rules and the Variables of Legal-System Transformation. *Public Law Research Quarterly*(48), 137-167.
- Shahabi, M. (2018). *Philosophy of Law: Theoretical Foundations of the Transformation of the Legal System from Traditional to Modern Law*. Research Institute for Islamic Culture and Thought.
- Sham'i, M., & Shahbaz, S. (2015). *Maximum Criminalization* (1st ed.). Jangal-Kavoshyar.
- Sharifi Tarazkouhi, H. (2016). *Human Rights: Values and Realities* (2nd ed.). Mizan.